

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که در تقریب کلمات مرحوم محقق نائینی یکی از مطالبی را که ایشان متعرض شدند که به تعبیر ایشان در مطلب تاثیرگذار است مسئله فرق بین شرائط جعل و مجعول است که دیروز یک توضیحی اجمالا در این جهت عرض شد، فرق بین جعل و مجعول در کلمات اصحاب ما در عده ای از موارد آمده من جمله این جا. حالا ما عرض کردیم کلمات مرحوم نائینی را متعرض می شویم تا ببینیم نتیجه نهایی به کجا می رسد.

مرحوم نائینی می فرماید قد تقدم منا که شرائط جعل غیر از شرائط مجعول است، شرطی که برای جعل است غیر از شرطی است که برای مثلا برای رجوع که مجعول باشد یا ایجاب، ایجاب که جعل باشد

فإن شرائط المجعول

این ها را ما توضیح دادیم کرارا و مرارا تعریفی که مرحوم نائینی از شرط مجعول و یا از موضوع دارد عبارت از این است، عرض کردم این مثال همیشه در ذهنتان باشد اگر گفتید اکرم العالم یک هیئت داریم این هیئت مفادش وجوب است، اکرم العالم، یک ماده دارد که اکرام باشد، این را اصطلاحا بهش می گویند متعلق، اصطلاح متعلق این است، گاهی هم موضوع می گویند لکن بیشتر متعلق، یکی هم العالم داریم که بهش متعلق المتعلق می گویند یا موضوع یا شرط، مرحوم نائینی از آن تعبیر به شرط می کند، آن وقت فرق بین عالم و اکرام در این است، این دو تا، عرض کردم گاهی هم به اکرام موضوع می گویند، گاهی هم به عالم موضوع می گویند، گاهی به تعبیر نائینی شرائط مجعول، شرائط وجوب که به اصطلاح مفاد هیئت باشد، در اصطلاح ایشان عبارت از، اصطلاح است، مجرد اصطلاح است و عبارت از معنا چیزی است که مفروض الحصول باشد، مفروض الوجود باشد یعنی اگر عالم بود شما مکلف به اکرامش هستید اما اگر چیزی مطلوب باشد به او متعلق می گویند پس فرق بین اکرام و عالم این است، اکرام مطلوب است، عالم

مفروض است یعنی اکرام را شما را وادار می کند به ایجاد اکرام اما خود عالم مفروض است، اگر عالم بود اما این مطلوب نیست که شما عالم را هم ایجاد بکنید، عالم دیگه مطلوب نیست، عالم فقط مفروض است، اصطلاحی ایشان دارد، یکی مفروض است، یکی مطلوب است؛ یکی مطلوب الوجود و یکی مفروض الوجود، گاهی هم ایشان تعبیر می کند تحت دائره طلب، فوق دائره طلب، مراد ایشان از تحت دائره طلب همان اکرام است یعنی این را شما طلب می کنید اما عالم فوق دائره طلب است یعنی شما آن را طلب نمی کنید، هر وقت پیدا شد اکرامش واجب است لذا ایشان می گوید

فإن شرائط المجعول على ما عرفت عبارة عن موضوعات التكليف، موضوع روشن شد؟ مراد از موضوع در اصطلاح ایشان را عرض کردم گاهی هم تسامحا به اکرام موضوع می گویند لکن مراد ایشان از موضوع در این جا اکرام نیست، مراد متعلق المتعلق است که عالم باشد

فإن الموضوع كما عرفت

به قول ایشان

عبارة عن موضوعات التكليف و وضعيات

چه در احکام تکلیفی و چه در احکام وضعی این ها موضوع اند،

مثلا كالعقل البالغ المستطيع

این در تکلیفات، عاقل بالغ مستطیع، این شرط است برای ، البته در این جا گاهی اوقات موضوع در اصطلاح ایشان مثل و لله على الناس حج البيت من استطاع این را هم ایشان موضوع گرفته، حالا فرق نمی کند یکی از آن مثال یکی از این.

الذى اخذ موضوعا لوجوب الحج العاقل البالغ المستطيع

البته ما در بحث حج توضیح دادیم، به ذهن ما این طور می آید لکن چون خلاف مشهور است خیلی حالا اصرار بهش نداریم، به ذهن ما می آید که وجوب حج مشروط نیست، این که خیلی معروف شده که وجوب حج مشروط است به نظر ما وجوب حج مطلق است لکن چون خیلی خلاف مشهور است خیلی دیگه وارد بحثش نمی شویم.

و كالعقد المركب من الايجاب و القبول الذي جعل موضوعا برای ملكيت و زوجيت و اما شرائط الجعل عبارت از دواعی و ملاکات نفس امریه، عرض کردیم ما یک تعبیر دیگه داشتیم حالا چون بخواهیم این تعبیر ها را بگوییم جابجا می شود به همین تعبیر مرحوم نائینی فعلا اکتفا می کنیم.

و اما شرائط جعل عبارت از دواعی، ملاک، نفس امریه التي تقتضى جعل و تشريع، عرض کردم اصطلاحا آقایان در باب ملاکات امور واقعی می دانند، ملاکات مثلا فرض کنید در شراب یک ملاکی وجود دارد، یک امر واقعی وجود دارد که مستلزم حرمت است، لازم این است که جعل حرمت برایش بشود، این ها را امر واقعی می دانند، به ذهن خود بنده، این را من کرارا عرض کردم ما فرق گذاشتیم بین ملاک و بین واقع و نفس امر، ملاک همان نفس الامر است، واقع است، واقعی است اما با موضوعات واقعی یعنی با تکوین صرف، با امور تکوینی صرف به نظر ما فرق می کند، فرقی این است که اگر امور تکوینی را فی نفسه نگاه بکنیم امور واقعی نفس امر است و امور تکوینی است، خارجی است، حقایق متاصلی است در ظرف خودش و اما اگر این را به عنوان موضوع احکام نگاه بکنیم، زمینه ساز نگاه بکنیم ولو امر واقعی است این ملاک است یعنی فرق بین ملاک و امر تکوینی این است در امر تکوینی خود شیء لحاظ می شود مثلا آب فی نفسه، اما ملاک این است که همین آب را به عنوان واقعی لکن به لحاظ آثاری که خواهد گفت مثلا خواهد گفت یک ملاکی دارد که اباحه دارد، یک ملاکی دارد استحباب دارد، یک ملاکی دارد وجوب دارد، آن نفس امری است، واقعی است، به ذهن ما این طور می آید

و الفرق بينهما مما لا يكاد يخفى فإن شرائط الجعل إنما تكون من الامور الخارجية

من عرض کردم بعضی اوقات عبارات ایشان را کامل می خوانیم

التي لا تكاد تنالها الجعل و التشريع

امور واقعی است که اعتبار به آن ها نمی رسد.

عرض کردیم به ذهن ما درست است امر واقعی هست لکن امر واقعی را از این زاویه دیدند، مثلاً آیه مبارکه الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم بما انفقوا، ببینید یک حکمی آورده الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله، شما ممکن است مثلاً از نظر به اصطلاح امروزی ها آناتومی یا علم تشریح به قول قدیمی ها یا حتی فیزیولوژی یا حتی به قول قدیمی ها وظائف الاعضاء، این دو تا با هم فرق می کنند، شما ممکن است جسم زن و مرد را مقایسه بکنید مثلاً این این قدر گلبول دارد، این قدر آن دارد، این قدر آن سلول دارد، آن دارد، مغزش این طور، ممکن است اما این خودش امر تکوینی است، گاهی ممکن است امور تکوینی را به یک لحاظی نگاه بکنیم که منتهی به این بشود که قوامیت و اداره جامعه باید دست زن باشد، این نکته، خوب دقت بکنید، الرجال قوامون علی النساء این حکم است، بما فضل الله بعضهم علی بعض این تعلیل است، یعنی نکته است، ملاک است، این تفضیل الهی یک تفضیل واقعی است، امر اعتباری نیست، این تفضیل که خدا فضل بعض علی بعض این امر جعلی نیست، امر اعتباری است لکن این امر واقعی را به این دید نگاه می کند، شما از دید تشریح نگاه می کنید می شود امور تکوینی صرف یا علم وظائف الاعضاء مثلاً، فیزیولوژی به اصطلاح. از آن دید نگاه بکنید تکوین صرف می شود، اما از این دید نگاه بکنید که خداوند بین این ها درجاتی قرار داده، به این دید که این درجات به این زاویه که موجب قوامیت رجال بشود، البته آیه مبارکه ناظر به زوج و زوجه نیست، اشتباه نشود، بحث زن و شوهر نیست، بحث زن و مرد است، آن چه که مربوط به قوامیت و اداره جامعه و قیم بودن در جامعه است این به مرد است، این آمده بما فضل الله را نگاه کرده از این زاویه، اما و بما انفقوا، بما انفقوا امر واقعی نیست، امر تکوینی نیست، امر اعتباری است، ممکن است بگوید نه فقط دست زن باشد، این دو تا یکیش امر تکوینی است یکیش امر اعتباری است، بما انفقوا امر اعتباری است اما بما فضل الله بعضهم امر تکوینی است، بهش اصطلاحاً ملاک می گوئیم، ملاک عبارت از این است، امر تکوینی را از یک زاویه نگاه می کند که

منتهی به حکمی می شود، از آن زاویه دیدند، مثلا آب را از یک زاویه نگاه می کند تحلیلش می کند مثلا کدام یکیش اجزایش چقدر است، آب کوهستان، آب چاه، آب دریا، یکی یکی، خیلی خب.

یک دفعه می آید آب را نگاه می کند و خواصش را و بدن انسان را، یک دفعه می آید آب را نگاه می کند و نباتات و نباتاتی که احتیاج به آب دارند، آب را نگاه می کند و ساختمان و در ساختمان سازی آبی که هست، خب طبعا این نظر تکوینی است باز هم به آب، اما آبی که می خواهد برای ساختمان لای مثلا سیمان، برای سیمان، برای گچ، این یک حسابی دارد می خواهد در بدن انسان بیاید، یک حساب دیگر پیدا می کند، ما مرادمان از ملاک این است: امر واقعی نفس امری لکن به لحاظ این که موضوع احکام می خواهد یعنی به لحاظ این که می خواهد احکام برایش بار بشود، به لحاظ اعتبار، نه خودش فی نفسه امر تماما، حالا این هم اصطلاحا بنده است، آقایان چون این را تکرار می کنند ما هم مجبوریم که تکرار بکنیم.

و هی إنما توثر

آن وقت چون ملاکات از قبیل علت غایی است که به قول آقایان اول الفکر و آخر العمل

این ملاکات تاثیرش به وجود علمی است نه به وجود واقعی، وجود واقعی دارد، این هم یک بحثی است آیا واقعا ملاکات تاثیرش به وجود نفس امری و واقعی است یا به وجود؟ دیگه یکی یکی اگر بخواهیم این ها را هی مناقشه بکنیم، فعلا فقط مبنای مرحوم نائینی را بخوانیم تا بعد مناقشاتش جای خودش.

چون آن وجود علمی در علت غایی این طور است دیگه، علت غایی به وجود علمیش موثر است مثلا شما می خواهید یک صندلی بسازید برای یک نفر، فرض کنید این صندلی من، خب این در صورت، در ذهنتان می آورید یک نفر علت غایی که برای یک نفر باشد یک حجم معینی می شود، شکل معینی پیدا می کند، برای دو نفر، خب بیشتر می شود، برای سه نفر، ببینید آن وجود ذهنی شما هدف من از ساختن صندلی سه نفر روی آن بنشینند، خب خواهی نخواهی اندازه سه نفر درست می کند نه اندازه یک نفر، حساب

هایش، این تاثیرش به قول آقایان اول فکر و آخر العمل این نکته اش این است که این ها ملاکات را از این قبیل گرفتند، از دواعی، از علت غایی گرفتند

با وجوده الواقعی لأن وجوده الواقعی متأخرٌ عن الجعل و المَجْعول چون آن وجود واقعی به اصطلاح بعد از، وجود واقعی نشستن فرد، این نشستن فرد بعد از ساختن صندلی است، یک چیزی که قبل از ساختن صندلی است یک چیزی بعد از ساختن صندلی است، آنی که قبل از ساختن صندلی است می شود علت غایی، آن علل اربعه که دارند آن علت غایی آن است، ملاکات علل غایی هستند که قبل از آن هستند، این را البته ایشان تعبیر به اصطلاحات فلسفی کرد، من کرارا عرض کردم بنای خود من این است که در هر علمی اصطلاحات حتی علم دیگه نباید با این که مراد واضح است، هر علمی اصطلاحات خود آن علمش را بیاوریم چون وقتی اصطلاحات علم دیگر را آوردیم شبهات دیگه ایجاد نمی کند ولو مطلب واضح است، من کرارا عرض کردم چون ما در باب برائت می خواهیم بگوییم اگر تکلیف نداشتیم چیزی به ما منجز نیست، خب مرادمان این است، خب این تعبیر را ببینید! اگر علم نبود تنجز نیست، این تعبیر اصولی است چون تنجز بحث اصول است اما شما می گوید قبح عقاب بلا بیان، این کلامی است چون صحبت عقاب که کردید می شود کلام، مراد از قبح عقاب بلا بیان همین است، وقتی می گوید قبح عقاب بلا بیان یعنی منجز، مراد همان است، می فهمیم مراد همان است.

بنده سراپا تقصیر حرفم این است که آقا جابجا بکار نبرید، این جابجایی کار را خراب می کند، این را جابجا بکار نبرید مثلاً بعضی ها در مقابل آن حق الطاعة، حق الطاعة هم کلامی است، هر دو تعبیر کلامی است، نمی خواهم بگویم خلط کلام به رجال، به اصول شده، حتی اصطلاح را بکار نبرید، من معتقدم چون اصطلاح را که بکار می برید کار را خراب می کند، دقت می کنید؟ مثلاً الان متعارف بین اصولیین غرض ادنی و غرض اقصی گذاشتند، ملاک یعنی به جای این تعابیر، غرض ادنی در باب تکالیف ایجاد داعی است، خوب دقت بکنید، وقتی می گوید نماز بخوان یعنی شما را وادار به نماز خواندن می کند، خود نماز در خارج غرض اقصی است، دو تا غرض دارد، حالا ایشان تعبیر کردند علت غایی، وجود خارجی، حرف بدی نیست، ایشان می خواهد بگوید آنی که تاثیرگذار است، به

وجود علمی تاثیرگذار است آن غرض ادنی است که ایجاد داعی باشد، آن وجود خارجی آن غرض اقصی است، آن به اصطلاح ربطی به مقام جعل ندارد، حالا این ربطی ندارد را هم ایشان نمی گوید یک آقای دیگر می گوید، این جا من می خواهم خلط بین مبانی نشود.

فإن الدواعی عبارة عن العلل الغائية

دواعی و داعی و غرض در باب تکالیف، در باب اعتبارات قانونی مثل علل غائیة است در امور واقعی که در فلسفه بحثش کردند و آن علل اربعة علت غایی حساب می شود

علل الغائية المترتبة على وجود الشيء خارجا، ما در اصول به این غرض اقصی می گوئیم وجود خارجیش

فلا يمكن أن يكون وجوده الخارجی علنا للجعل

علت جعل وجود علمی است نه وجود خارجی

بل العلة للجعل هي وجوده العلمی

آن وجود علمیش علت است

من غير فرق بين ارادة الأمر و ارادة الفاعل

این هست در مباحث اصولی که دو تا اراده را در نظر می گیرند، یکی اراده آمر که اراده تشریعی بهش می گویند و یکی اراده فاعل که اراده تکوینی بهش می گویند

و تطابق ارادتين را امتثال می گویند، اصطلاحا این اصطلاحات را آشنا بشوید، اگر اراده فاعل مطابق شد با اراده آمر می شود امتثال، گفت نماز این جوری بخوان و همین جوری هم انجام داد این می شود امتثال، اگر ارادتين تطابق پیدا نکردند می شود عصیان، آمر یک چیز گفت فاعل چیز دیگری انجام داد این می شود عصیان، این اراده فاعلی و اراده آمری که بکار می برند این اصطلاح اصولی است، بد هم نیست، حرف بدی نیست، این حرف بدی نیست، تطابق الارادتين را یعنی می گوین مهم این است که باید عبد اراده

خودش را طبق اراده آمر قرار بدهد، اگر طبق آن قرار داد می شود امثال، اگر طبق آن قرار نداد می شود عصیان، تطابق الارادتين امثال است، تخالف الارادتين عصیان است، من غير فرق و لذا خوب دقت بکنید، فقط فرقی این است که اراده عامل تشریعی است، اراده فاعل تکوینی است و فارق اساس بین ارادتين این است که در اراده تشریعی مرادٌ منه هست، در اراده تکوینی مرادٌ منه نیست، اراده تشریعی توش مرادٌ منه دارد، به طرف می گویند آب بیاور، این می شود اراده تشریعی، اراده تکوینی خودتان بلند می شوید آب می آورید، دیگر مرادٌ منه ندارد و إلا به لحاظ بقیه شرائط اراده و حقیقت اراده؛ حالا هر چی که از بحث حقیقت اراده آن مرحله شوق اکید که هست، إلی آخر قبل از تحریک عضلات، آن چه که در باب اراده هست هر دو اراده تشریعی با اراده تکوینی هر دو یکی اند نه این که ارادتين مختلف اند، فقط یکیش مرادٌ منه دارد یعنی اراده تشریعی سه رکن دارد، مرید و مراد و مرادٌ منه، در اراده تکوینی دو تاست، مرید و مراد، دیگر مرادٌ منه نیست، چون خودتان انجام می دهید، خودتان بلند می شوید این کار را انجام می دهید.

ما این را بحث را یک زاویه خیلی لطیف تری هم در مباحث اصول گفتیم، حالا تکرارش هم خیلی از بحث خارج می کند

فإن انقذاح ارادة الامر أو الفعل

بله این دو تا اراده چه اراده آمری و چه اراده فاعلی این ها متوقف بر علم است و لذا ما این را کاملاً توضیح دادیم که در باب تکالیف یک مرتبه ای را قرار دادیم در باب اعتبارات قانونی اسمش تنجز است، تنجز مرتبه علم است، فقط فرقی این است مرتبه

علم مکلف

کتوقف علی العلم بترتب الغایة علی المأمور به

این در اراده تشریعی

و علی الفعل در اراده تکوینی

علی المأمور به در اراده آمر، علی الفعل در اراده فاعل

سواء وافق العلم للواقع أم لا

چون آن که داعی می شود این است، البته این بحث را عرض کردم این چون ربط بین علم با واقع چه ربطی دارد این خودش یکی از مباحث مهم است لکن در اصول بحث خیلی فرق می کند تا در مباحث فلسف و منطق و مباحث تکوینی و طب و این ها مثلا، سواء وافق العلم للواقع أم لا

بداهة أن العلم بوجود الاثر فی الطريق یوجب

آن صورت ذهنی

ما این توضیح را عرض کردیم انصافا در عبارات مرحوم آقای نائینی و دیگران خیلی به نظر ما واضح نیامده، ما توضیح کافی کرارا عرض کردیم که یک مرتبه را برای اعتبارات قانونی اسمش را تنجز گذاشتیم، تنجز در اصطلاح ما آن جایی است که این حکم و اعتبار قانونی صورت ذهنی پیدا می کند، همین که ایشان می گوید صورت، حالا ایشان از مبحث بحث مقام جعل شروع کرده، ما مقام بعد از جعل را گفتیم، فرقی این است و عرض کردیم اصلا در اصول در حقیقت خوب دقت بکنید این چون مع الاسف الشدید منشا اشتباه است در اصول شما روی تنجز بحث می کنید یعنی شما در اصول روی صورت ذهنی بحث می کنید، در اصول از واقع نگاه نمی کنید، واقع را چرا کار دارید اما آنی که تاثیرگذار است، آنی که می آید توش بحث می کنید صورت ذهنی است، نقل شده از شافعی که گفته کل اباحت اصول حول حجت است، این حجت در اصطلاح ایشان منجز است لذا ما عرض کردیم توضیح عبارت ایشان که کل اباحتی که الان اصول هست اگر خوب دقت بکنید از مباحث اوامر و مشتق و بعضی مقدمات و بعضی اوامر، بگیریید تا آخر اصول عملیه و تعارض را اگر دقت بکنید دنبال آن صورت ذهنی است که شما به حکم پیدا می کنید یا به موضوع، این صورت ذهنی شما از کجا آمده؟ از قرآن گرفتید؟ از سنت گرفتید؟ از اجماع فقها گرفتید؟ از اصل عملی گرفتید؟ از علم اجمالی گرفتید؟ از علم تفصیلی گرفتید؟ این صورت واضح است؟ واضح نیست؟ از خبر واحد گرفتید؟ این خبر چه حالی دارد؟ اگر خوب دقت بکنید کل اباحت اصول روی تنجز است، این هم که بعضی ها اشکال کردند که مثلا کلام ایشان واضح است نه درست است، کلام ایشان درست است، کل اباحت اصول به قول ما امروزی ها می گویند چکش کاری، کل اباحت اصول چکش کاری این صورت ذهنی شماست و

این طبیعت بحث اعتبارات قانونی است یعنی در اعتبارات قانونی شما روی تنجز کار می کنید اما شما در فیزیک، در شیمی، در طب شما روی تنجز کار نمی کنید، اشتباه نشود. شما روی واقعیت کار می کنید نه صورت ذهنی، اصلاً در آن جا کلاً نحوه بحث عوض می شود و لذا شما نمی گوئید رای نیوتن برای من حجت است، در فیزیک به عقل شما می خندند حجت یعنی چی؟ شما باید خود این مطلب را اثبات بکنید، رای فلان برای من حجت است، حجت یعنی چی؟ چیزی به نام حجیت چون دیدم بعضی از آقایان به این اسم افتادند که مثلاً فرض کنید ما طب اسلامی داشته باشیم، آن وقت روایت این ها را می گوئید مثلاً روایت مرسل است، اصلاً بحث ارسال و سند مال اصول است، مال فقه است، اگر بنا بشود یک مطلبی به عنوان طب باشد و بگوئیم کلام امام است کاری به حجیت ندارد، در طب بحث واقعیت مطرح است، در اصول بحث حجیت مطرح است، این دو تا با همدیگر متأسفانه منشا خلط شده گاهی برا اعلام و غیر اعلام که جای خود دارد، ما بحث واقع گرایی و واقعیت داریم و بحث حجت داریم، حجت دائر مدار آن صورت ذهنی شماست، می آید آن صورت ذهنی را چکش کاری می کند، می آید آن صورت ذهنی را تحلیل می کند، این اصطلاح عوامانه است، می آید آن صورت ذهنی را تحلیل می کند اما واقع گرایی می خواهد سعی بکند شما را به واقع برساند، یک واقعی را تصور می کند، یک حقی را تصور می کند و سعی می کند، نه این که بگوید واقع هم متغیر است، و لذا در باب حجیت تغیر ممکن است، این آقا بگوید حجت پیش من این فقیه است و آن آقا می گوید حجت این آقا است، این معقول است اما در واقع گرایی تعدد معقول نیست مگر کسی سوفسطائی باشد، به واقع معتقد نباشد

پرسش: مبهم ۲۱:۱۰

آیت الله مددی: این ارزش علمی ندارد، این به طب بر نمی گردد، شما می گوئید الان نسخه درست است من این نسخه ای که علیه خط فلان این پیش من حجت است خب باشد، چه ارزش واقع دارد؟ الان شما طریقتان به آن روشن است، تازه اگر آن رسیده شما هم باید برسید.

لذا یکی از نکات مهم، اصولاً خوب دقت بکنید، همیشه این بحث را عرض کردیم، می گویم هی از بحث خارج می شویم، یکی از نکات مهم این است که افراد بشر نسبت به واقع علی حدِّ سواء، همه باید سعی بکنند به آن برسند و اگر کسی بگوید من به واقع رسیدم طریقتش را باید بگویم، من هم باید بتوانم آن طریق را بروم، من هم آن واقع را درک بکنم و لذا یک اصطلاحی دارند یکی از خصائص، چون علم خصائصی دارد، science به اصطلاح خودشان و علم، یکی از خصائص علم قابلیت انتقال به غیر است، من می گویم این راه را رفتیم، این آزمایش را انجام دادیم، این کار را کردیم، این مریض بوده، این نسخه بوده، این مقدار بیمار را با او این کار کردیم، این بیمار ها دارای این بیماری بودند، روی پانصد نفر، مراد از اصطلاح تجربه در جدید هم این است چون یک کسی آمده بود گفته بود ما این نسخه ای که مثلاً در طب الرضاست خواندیم عمل کردیم خوب شد، این همان تجربه ای است که جدید، این تجربه نیست، شما ممکن است یک علف عادی هم بخورید حالت خوب بشود، این تجربه نیست، تجربه یک ضوابط علمی دارد، حساب دارد، کتاب دارد، زمان معین دارد، بیماری معین دارد، یک حساب های خاص خودش را دارد، من فلان علف را خوردم در کتاب طب الرضا آمده خوب شدم، خب ممکن است علف دیگری هم بخوری خوب بشود.

آنی که بر می گردد به شخص و حالات شخصی این را اصطلاحاً ما مکاشفات می گوئیم، این قابل انتقال نیست، این علم نیست، اشکال معروفی که الان در غرب است دین کلاً علم نیست، قابل انتقال نیست، حالات شخصی است و همچنین معارف دینی، هر چی به اسم اصول و فقه و حدیث و این ها را داریم این ها کلاً حالات شخصی است، من این را می فهمم اما این قابل انتقال نیست، اگر خداوند توفیق بدهد یکی از هدف های ما این بود در بحث ها هم اگر دقت بکنید، اولاً ما سعی کردیم تا جایی که می توانیم واقع گرایی را بیشتر بکنیم تا حجت گرایی، کمتر، این که الان در حوزه های ما، فرض کنید ما به جای این که مثلاً الان فرض کنید یک بحثی می رسد به نجاشی، نجاشی این طور گفت دیگه تمام شد، خب این حجت گرایی است، نجاشی این طور گفت تمام شد می شود حجت، ما آمدیم از نجاشی هم رد شدیم، اصلاً این مطلب درست است یا درست نیست؟ اصلاً این شخص بعضی از موارد را گفتیم اصلاً این شخص وجود خارجی ندارد، نجاشی ذکر کرده کتاب هم برایش ذکر کرده، ما عرض کردیم اصلاً این چنین شخصی وجود

خارجی ندارد، کتاب به جای خودش، اصلاً وجود ندارد، این را ما سعی کردیم به اصطلاح امروزی ها از نجاشی عبور بکنیم، از شیخ عبور بکنیم، متن واقع را ببینیم، خب خیلی کار مشکلی است با گذشت ۱۴۰۰ سال واقعا کار مشکلی است و اگر این راه درست بشود این کاری می کند که معارف حوزوی ما امثال رجال که اصطلاحاً جز علوم و همین طور اصول که جز علوم اعتباری است این ها بیاید جنبه واقع گرایی خودش را حفظ بکند، این که ایشان می گوید به صورت ذهنیه وافق العلم للواقع أم لا، ایشان توضیح نداده مرحوم نائینی لکن در واقع حجت یعنی این، خوب دقت بکنید! حقیقت حجت این است

پرسش: مبهم ۲۷:۵۰

آیت الله مددی: الان تاریخ را قابل انتقال می دانند اما فرض کنید حجیت خبر واحد را قابل انتقال نمی دانند، می گویند مبنای این آقا این است، مبنای آن آقا آن است یعنی شخصیش می کنند.

پرسش: مبهم ۲۸:۵

آیت الله مددی: ببینید در دادگاه هم همین طور است، سعی اولی واقع گرایی است اما خواهی نخواهی رو به حجیت می آورند، در عده ای از موارد، الان شما می دانید گاهی همین بازی های فوتبال که می شود داور یک چیزی می گوید، روی تعبد حرف داور را قبول می کنند بعد که می گذارند فیلم هایش را نگاه می کنند می بینند داور اشتباه کرده اما روی حجیت قبول می کنند، تا آخر هم همان حرف است، این همان واقع گرایی و حجت گرایی است، این طور نیست که بشر، خوب دقت بکنید، بشر دائماً در تمام، مثل فوتبال که امر واقعی است بالاخره مثلاً فلان حالت شد، حالا اصطلاحات فوتبال، بالاخره شد یا نشد؟ این بالاخره شش تا فیلم از جهات مختلف می بینند نظر داور اشتباه بود، خب پیش می آید، زیاد دیدیم، نظر داور اشتباه بود، خیلی خب اما باز هم قبول می کنند، قبول کردن یعنی حجت، مراد من از حجت یعنی این، مراد من از حجت یعنی این اما وقتی گذاشت و لذا عرض کردم طبیعت بشر حتی خواهید دید فیما بعد در همین مثل فوتبال خواهی نخواهی سعی می کند تاثیر فرد انسانی و علم انسانی را کم بکند، هر جا تاثیر علم انسانی و خصلت های فردی انسانی آمد می شود حجیت، هر جا شما رو به واقع آوردید می شود واقع گرایی، این بحثی را که مرحوم نائینی

دارد و این بحث را، عرض کردم ما در اصول انصافا روی حجت بحث می کنیم، این جای بحث ندارد، لکن عرض کردیم سعی ما این است که حجیت را تابع شرائط عقلائی مقبول برای کشف واقع ببینیم و لذا ما حجیت را تعبد نگرفتیم دیگه، کرارا ما در بحث حجیت کرارا، مرحوم نائینی وسطیت در اثبات، تتمیم کشف، آن آقا تنجیز و تعذیر، آن آقا جعل بدل، گفتند، ما هیچ کدام از این مبانی را قبول نکردیم چون دنبال واقع گرایی بودیم، سرّ این که ما در حجیت با آقایان مخالفت کردیم سرّش این بود که چون آن ها می آیند واقعا حجیت را به معنای تعبد قبول می کنند، دقت کردید؟ و می گویم حالا اگر بخواهیم وارد این بحث ها و موارد اختلاف نظر با آقایان بشویم.

پرسش: مبهم ۲۰:۳۰

آیت الله مددی: مقدمات قریب به حسب خوب. یکی از مباحثی را که مرحوم ملا محمد امین استرآبادی خیلی روی آن اصرار دارد همین است، ایشان مثلا خیلی دنبال این است که حتی منطق قدیم نمی تواند شما را به واقع برساند، ایشان مقدماتی دارد که بعضی هایش را شیخ انصاری در رسائل آورده، اگر یادتان باشد در رسائل خواندید، خب البته ایشان اشکالات خوبی دارد، همین که آقای بروجردی می فرمایند که تعجب آور است که وقتی که ایشان این صحبت ها را در شرق می کرد در غرب هم همین مناقشات منطق ارسطویی وارد می شد و منطق ارسطویی را رفض کردند، رد کردند، این شدت ذکاوت ذهن ایشان را می رساند، خیلی عجیب است یعنی این ور، با این که قطعا مرحوم ملا محمد امین با غرب اتصال نداشت، قطعا حرف های غربی ها را ندیده بود، به قول قدیمی ها تقارب خاطرین بود، این تقارب خاطرین، یک نکته خاص خودش است دیگه.

به هر حال این مطلبی که ایشان فرمودند که شان اصول بیان حجت است درست است و حجت هم حالت ذهنی است این هم درست است، ما سعیمان این بوده که این حالت ذهنی را حتی المقدور مطابق با حالت واقعی قرار بدهیم یعنی آن تحلیل هایی را که آقایان کردند برای آن صورت ذهنی ما هم کردیم، شاید بیشتر از آن ها لکن ارزیابی هم کردیم مثلا اصول عملیه به درد کشف واقع نمی رسد، اصلا اصل عملی ذاتا جایی جعل شده که شما واقع نرسیدید، اصلا اصل عملی فرضش جایی است که شما واقع نرسیدید پس

شما نباید با اصل عملی دنبال واقع بیفتید، اصلاً فارق اساسی بین اصل عملی و اماره پیش ما این است، در اصل عملی خوب دقت بکنید فرض شما این است که به واقع نرسیدید، واقع روشن نیست، نمی دانم این طاهر است یا نه اصالة الطهارة می گوید طاهر است، می گوئیم هی می خواهیم از اصول بحث خارج نشویم چون این ها بحث های لطیف کل اصول است یعنی روح اصول روی این بحث هاست..

بعد می فرماید و اما شرائط المجعل، اما شرائط مجعول بوجودها الخارجی توثر، مثلاً دلوک شمس وقتی دلوک پیدا شد وجود پیدا می شود، غیر از صورت ذهنی است، فی تحقق المجعل و ترتبه علیه و لا اثر لوجودها العلمی، وجود علمی اثر ندارد، نمی آید آن صورت ذهنی دلوک، صورت ذهنی دلوک وجوب نمی آورد. الان مثلاً به حسب این ساعتی که مقابل من است نزدیک پنج دقیقه به یازده است به قول امروز تابستانی است، این یعنی تا اذان حدود دو ساعت و ربع تا اذان ظهر تا دلوک وقت هست، خب الان نشده دلوک نشده، صورت علمی دلوک الان هست اما وجوب الان نیست و لذا عرض کردیم کرارا، این نکته اش را هم هی می گوئیم نائینی هم تکرار می کند ما هم تکرار می کنیم، این نکته این است که مرحوم نائینی قائل است فعلیت احکام به فعلیت موضوعات است، این اصطلاح نائینی را که زیاد

من توضیحاتش را عرض کردم کلمه فعلیت در اصول متاخر ما استعمالات متعدد دارد و نکات فنیش هم عرض کردیم، یک معنای فعلیت در کتاب کفایه آمده، حکم فعلی را در مقابل حکم انشائی گرفته، یک اصطلاح ایشان است، حکم فعلی آن است که دارای دواعی واقعی است، حکم انشائی آن است که داعی واقعی ندارد مثل اوامر امتحانی، حکم فعلی خوب روشن شد؟ در اصطلاح کفایه اصطلاحات، ظاهراً مرحوم آقای بروجردی هم با ایشان موافقت می کند، اصطلاح حکم فعلی در کفایه یا فعلیت حکم به این است که داعی واقعی توش باشد، مقابل فعلی تعرف الاشياء باضدادها حکم انشائی است که به داعی امتحان باشد، نمی خواهد انجام بدهد، می خواهد این را بسنجد، گفت یا ابت افعل ما تومر ستجدنی ان شا الله من الصابرين، این می خواهد بسنجد که این حرف را گوش می کند یا گوش نمی کند، این را اصطلاحاً می گویند اصطلاح کفایه.

اصطلاح بعدی در حکم فعلی حرف نائینی است که آقای خوئی روی همین معنا، در اصطلاح ایشان حکم فعلی آن حکمی است که موضوعش فعلیت پیدا نکند، مثلاً الان عرض کردم نزدیک دو ساعت و ربع به ظهر است دیگر، به اذان ظهر است، به دلوک شمس است، ایشان می گوید الان وجوب نماز ظهر فعلی نشده چون موضوعش فعلی نشده، پس به اصطلاح ایشان الان وجوب نماز ظهر فعلی نیست، روشن شد؟ چرا؟ چون موضوع، این هم نکته اش

و اما شرائط المجعول فیهی لوجودها الخارجی

چون الان وجوب معنا ندارد، دلوک اقم الصلوة لدلوک الشمس، الان دلوک نشده، معنا ندارد که وجوب بیاید، لذا ایشان می گوید وجوب کی فعلی می شود؟ وجوب وقتی که موضوعش تحقق پیدا کرد، آقای خوئی هم نظر مبارکشان این است و ما هم عرض کردیم نه مبنای ایشان و نه کفایه هر دو را قبول نداریم، نه این را قبول داریم نه آن، دیگر حالا توضیحاتی دارد حالا بخواهیم وارد این بحث ها بشویم خیلی معطل تان می کنیم، این هم مبنای ایشان.

یعنی به عبارة اخرى ما معتقدیم همین الان وجوب فعلیت است، آن مال ظرف امتثال است، ربطی به جعل ندارد، آن چه که در مقام جعل لحاظ می شود آن تاثیر دارد، در مقام جعل وجوب را آورده، الان وجوب فعلی است، الان وجوب نماز، البته عرض کردم حرف مرحوم نائینی امکان دارد اما مطابق با قواعد عقلائی در باب قوانین نیست، می شود این حرف را زد و اصطلاح گفت اما نکته ای ندارد، نمی آیند در باب قوانین آن چه را که مربوط به واقعیت و خارجیت است خلط بکنند به مقام جعل، این در مقام جعل تاثیرگذار نیست، حالا دیگر من وارد بحث طولانی نشوم

و لذا عرض کردیم یک اصطلاح سوم هست برای حکم فعلی یا فعلیت حکم، مراد از حکم فعلی آن حکمی است که بعد از جعل ابلاغ بشود، لأنذرکم به و من بلغ، آیه مبارکه، چون خود این عجیب است، این اصطلاحات را من عرض کردم ما یک اصولی را بنا بگذاریم که از خود آیات و روایات هم استظهار بکنیم، مقام امتثال آن آیه دیگر و لینذروا قومهم إذا رجعوا الیهم لعلمهم یحذرون، لعلمهم یحذرون امتثال است، لینذرون مقام تنجز است، لأنذرکم به و من بلغ و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا، این آن اندرکم مقام تنجز

.....

است، ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا، نبعث رسولا مقام فعلیت است و این اصطلاح قانونی است، الان این اصطلاح قانونی است، یعنی حکمی که فرض کنید به اصطلاح ما قوه مقننه، پارلمان یا حزب یا مجمع تشخیص یا مجمع مشورتی، چون می دانید در قوانین بشر مختلف بوده، الانش هم مختلف است سابقا هم مختلف بود آن حکم را موافقت می کند این مرحله جعل است، بعد این ابلاغ می شود، رسانه ای می شود به اصطلاح ما، وقتی ابلاغ شد به دولت آن وقت می شود فعلی، یک معنای فعلیت این است، روشن شد؟ پس یک مرتبه جعل است، این فعلیت در مقابل جعل است، یک مرحله جعل است و یک مرحله فعلیت است، حکم را تا جعل کردند حکم هست اما فعلا حکم نیست، یعنی چی فعلا نیست؟ یعنی عقاب ندارد، ثواب ندارد، آثار بار نمی شود، شما اگر انجام دادید عادل نمی شوید، ترک کردید فاسق نمی شوید، این آثار را ندارد، خوب دقت کردید؟ این آثار کی بار می شود؟ وقتی رسانه ای شد، پس یک اصطلاح دیگر در فعلیت حکم این است، این اصطلاح سوم، سه تا اصطلاح برای شما عرض کردیم در کلمات اصولیین متاخر ما هر سه اصطلاح آمده، عرض کردیم انصافا اگر ما باشیم و اعتبارات قانونی این مناسب تر است با اعتبارات قانونی، می گویند حکم فعلی شد یعنی حکم به مرحله اجراء در آمد، اصطلاح الان اگر دقت کرده باشید مثلا می گویند مجلس توسط مثلا راه های خاصش این را برای اجرا به دولت ابلاغ کرد، ببینید برای اجرا به دولت ابلاغ کرد، این ابلاغ یا رسانه ای نسبت به مردم مثلا باید مالیات بدهید، این رسانه ای که شد می گویند این وقتی الان حکم فعلی یعنی الان دیگه اعتبار است، تا قبل از ابلاغ ولو جعل شده، ولو پارلمان، ممکن است شش ماه هم، می دانید شما الان این طوری است دیگه، گاهی یک حکم جعل می شود، دو ماه همین طور در پارلمان می ماند اما این آثار ندارد، وقتی ابلاغ شد از راه رسانه عمومی به مردم یا به دولت برای اجرا آن وقت فعلیت پیدا می کند، خیلی از بحث خارج می شویم اما چون این بحث ها رسما در حوزه نشده